بِلال حبشى، فريادگر توحيد در عصر تاريك شرك

جواد محدّثى‏

پرداختن به زندگى الگوها و اسوه‏هاى ايمان و جهاد و صبر، براى نسل حاضر كه در پى معيارها و سرمشق‏هايند، سودمند است. از اين حيث، آشنايى با زندگى‏نامه بلال حبشى كه يكى از اين اسوه‏هاست، براى همه از جمله جوانان ميهنمان، ضرورى است.

ولادت‏

«بِلال بن رباح»، از مسلمانان پيش‏تاز و از اصحاب وفادار پيامبر (ص) بود. اصل و تبار او، از كشورى آفريقايى به نام «حبشه» بود. پدر و مادرش سال‏ها پيش به سرزمين حجاز آورده شده بودند و در قبايل قريش، بردگى و خدمت كارى مى‏كردند.

تولد او را در سال دهم «عام الفيل»(1) گفته‏اند؛ يعنى سى سال پيش از بعثت پيامبر خدا (ص). سال‏هاى كودكى و جوانى او در كنار پدر و مادرش، به سختى مى‏گذشت، زيرا از نزديك، شاهد فساد اخلاق، زورگويى و افكار مشركانه قريشيان بود و از اين حيث رنج مى‏برد، لكن صبورى مى‏كرد و به اميد گشوده شدن روزنه‏اى از نور دقيقه شمارى مى‏كرد.

نور ايمان‏

با مبعوث شدن حضرت محمد (ص) به رسالت، آن روزنه نور به روى بلال گشوده شد. كم و بيش آياتى كه از زبان پيامبر خدا(ص) به گوشش مى‏رسيد، او را شيفته مى‏كرد. يك شب در فرصتى كه پيش آمد، نزد پيامبر رفت و با چشمانى اشك آلود از شوق ايمان، مسلمان شد. ابتدا، مسلمانى خود را از چشم اربابان مشركش پنهان مى‏نمود و شب‏ها مخفيانه با پيامبر ديدار مى‏كرد، اما رفت و آمد مكرّر او به حضور آن حضرت و پرخاش و اهانتى كه يك بار در مسجد الحرام به يكى از بت‏ها كرد، به گوش اربابش «اميّة به خلف» رسيد. اميّه كه از دشمنان سرسخت مسلمانان بود و باور نمى‏كرد كه غلامش، بلال، به اسلام رو آورده باشد، بسيار عصبانى شد.(2)

رفتار اميّه با بلال، خشن شد و هر روز او را در زير آفتاب، شكنجه مى‏نمود، اما بلال استقامت مى‏كرد و دست از عقيده توحيدى و ايمانش به نبوت پيامبر (ص) بر نمى‏داشت.

اينك بلال، زير شكنجه است بى دفاع‏

در زير آفتاب‏

جان در گلو، نداى زبانش: اَحَد، اَحَد

با پيكرى كبود و سيه فام و زخم‏دار

در راه فكر و ايده خود مى‏كِشد عذاب‏

در زير تازيانه ارباب زور و زر

جسم نحيف و لاغر اين برده سياه‏

مى‏سوزد از حرارت و گرماى آفتاب‏

قهرمان صبر

مردم، صحنه شكنجه شدن بلال را مى‏ديدند، اما او فقط نداى «اَحَد، اَحَد» بر زبان داشت و صبر و مقاومتش، به ديگران هم درس ايستادگى و صبورى مى‏داد. اميّه از وى مى‏خواست كه دست از پيامبر و دين او بردارد، وگرنه اين شكنجه‏ها ادامه خواهد يافت تا آن‏كه جان دهد. بلال مى‏گفت: «اى اميّه! ايمان من به رسالت محمد (ص) از روى هوا و هوس نبوده كه گاهى به آن دل ببندم و ساعتى از آن دل بر كنم. تو مرا از عذاب و رنج مى‏ترسانى؟ يقين بدان كه در زير شديدترين زجرها و شكنجه‏ها، جز شهادت بر يكتايى خداوند و رسالت پيامبر (ص)، سخنى از زبانم نخواهى شنيد.»(3)

روزهاى براى بلال، همراه با شكنجه و آزار مى‏گذشت. هنوز زخم‏هاى ديروزش خوب نشده بود كه فرداى آن دوباره ريسمانى به دستانش و ريسمانى نيز به پاهايش مى‏بستند و او را به ميدان مى‏آوردند. آنان كه سر طناب را در دست داشتند مى‏دويدند و بلال نقش زمين مى‏شد و بر پست و بلند آن كشيده مى‏شد.(4)

گاهى هم بر بدن لخت او لباس آهنين مى‏پوشاندند تا آفتاب اندامش را بسوزاند،(5) اما صبر و مقاومت بلال، بى‏پايان بود و همه را تحت تأثير قرار مى‏داد. شايد زبان حالش چنين بود:

ما، درِ خلوت به روى غير ببستيم‏

از همه باز آمديم و با تو نشستيم‏

آن‏چه نه پيوند درست بود، بريديم‏

وان چه نه پيمان دوست بود، گسستيم‏

نسيم آزادى‏

پيامبر خدا (ص) كه غم‏خوار امت، و از وضع جان‏خراش بلال بسيار ناراحت بود، پيشنهاد كرد يكى از مسلمانان توان‏گر او را از صاحبش، اميّه، خريدارى كند و آزاد سازد.

بلال آزاد شد و در كنار ساير مسلمانان، با عزت و سربلندى و رها از شكنجه‏هاى طاقت فرسا به سر مى‏برد. دوران سه ساله محاصره مسلمانان در «شِعب ابى طالب» را هم با كمال صبورى به سر آورد. در دوران سخت پيش از هجرت به مدينه، چنان روحيه بالا و مقاوم داشت كه آوازه ايمان و صبر او همه جا پيچيده بود و اين خود، نوعى تبليغ از حقانيت دين بود. به علاوه، او با تأثير كلامى كه داشت، در هر كجا به تبليغ اسلام مى‏پرداخت.

مهاجر مدينه‏

مسلمانان براى رهايى از آزارهاى قريش، به دستور پيامبر(ص) تصميم گرفتند به مدينه هجرت كنند و بلال، يكى از افرادى بود كه پيش از رسول خدا (ص)، به مدينه - كه آن روز يثرب نام داشت - هجرت كرد.(6) عشق و علاقه وى به پيامبر(ص) در حدّى بود كه روزها سر راه مى‏نشست و منتظر آمدن آن حضرت به مدينه بود. هنگام ورود پيامبر (ص) به مدينه، او همراه جمعى از مردم يثرب به استقبال آن حضرت رفت.

بلال حبشى همراه ديگران، در روزهاى آغاز هجرت پيامبر(ص)، براى ساختن مسجد در شهر مدينه فعال بود. وقتى رسول خدا (ص) ميان مسلمانان عقد اخوّت بست و آنان را دو به دو با هم برادر ساخت، بلال هم با «عبيدة بن حارث» برادر شد.

مؤذّن اسلام‏

در روزهاى آغازين هجرت و بناى مسجد و تجمع مسلمانان براى عبادت، به دستور پيامبر خدا (ص) قرار شد كه «اذان» وسيله اعلام مسلمانان براى حضور در مسجد باشد. اذان را كه از سوى خدا بر پيامبر (ص) ابلاغ شده بود، به بلال آموختند و او نخستين مؤذّن اسلام شد. البته گاهى هم ديگران اذان مى‏گفتند.

از آن پس وى، چه در مدينه و چه در سفرها، همراه پيامبر(ص) بود و هنگام اذان، نداى او در فضا طنين مى‏افكند و مردم براى نماز و عبادت گرد مى‏آمدند. بلال پس از هر اذان، به در خانه پيامبر مى‏آمد و مى‏گفت: «حىّ على الصلاة، حىّ على الفلاح يا رسول الله.»(7)

بلال، مؤذّنى وقت شناس و دقيق بود. پيامبر (ص) مى‏فرمود: «روزه‏هايتان را با اذان بلال آغاز و ختم كنيد كه دقيق است.»(8)

پيامبر (ص) نداى روح بخش اذان بلال را دوست مى‏داشت و بارها به او فرموده بود: «ارِحنا يا بِلال؛(9) اى بلال! با اذان گفتنت ما را روح و نشاط ببخش.»

بلال، شب‏ها هنگام سحر و پيش از دميدن صبح به مسجد مى‏رفت، به آسمان مى‏نگريست و در عظمت آفرينش الهى مى‏انديشيد و پيش از اذان با خدايش مناجات مى‏كرد و منتظر دميدن فجر بود تا اذان بگويد.

ازدواج‏

طبق سنت اسلامى، بلال تصميم به ازدواج گرفت. در سفرى كه با برادرش به يمن رفته بود، هنگام خواستگارى، خود را چنين معرفى كرد:

«من بلالم و اين شخص، برادر من است. هر دو، غلامانى از حبشه، و گم‏راه بوديم كه خداوند هدايتمان كرد. برده بوديم كه آزادمان ساخت. اگر دخترانتان را به ما بدهيد، خدا را سپاس مى‏گوييم و اگر ندهيد، خدا بزرگ است.»

آن گاه هر دو با همسر مورد نظرشان ازدواج كردند. در نقلى آمده است كه افراد خانواده براى مشورت نزد پيامبر (ص) آمدند. آن حضرت فرمود: بهتر از او (بلال) كيست؟ او مردى از اهل بهشت است.(10)

رزمنده دلير

همان گونه كه بلال قهرمان براى ايمان راسخ و استوارش صبورانه در برابر فشارهاى مشركان مكه مقاومت كرد، در عرصه‏هاى نبرد و جنگ‏هاى زمان پيامبر (ص) نيز، رشادت و دليرى از خود نشان داد.

در جنگ بدر كه به پيروزى مسلمانان انجاميد، وقتى بلال، اميّه و پسرش را مشاهده كرد، به ياد سال‏هاى شكنجه در مكه افتاد. فرياد زد: اين اميّه، رئيس و سردم‏دار كفر است. به خدا قسم، نجات نيابم اگر تو نجات يابى. ياران پيامبر (ص) با صداى كمك خواهى بلال به كمك او شتافتند و اميّه و پسرش را از پاى در آوردند.

در جنگ اُحد نيز حضور بلال، چشم‏گير بود و علاوه بر جنگيدن، در وقت نماز هم دعوت‏گر مسلمانان براى برپايى نماز جماعت بود. همو در جنگ خيبر، صفيّه، دختر حىّ بن اخطب، را به اتفاق يك زن ديگر به اسارت گرفته و نزد پيامبر آورد.(11)

امين بيت المال

به نقل كتاب‏هاى تاريخ، بلال در مدينه، خزانه‏دار پيامبر خدا (ص) بود. اموالى كه از خمس غنايم يا جز آن به دست رسول گرامى اسلام (ص) مى‏رسيد، در اختيار بلال مى‏گذاشت و هر گاه نيازمندى به ايشان مراجعه مى‏كرد، او را نزد بلال مى‏فرستاد تا براى وى غذا و لباس فراهم كند. بلال هم نيازمندان را ردّ نمى‏كرد.

پيامبر (ص) به وى دستور داده بود ثروتى را ذخيره نكند، بلكه در راه رفع نياز مردم محتاج، صرف نمايد. روزى آن حضرت نزد بلال، يك كيسه خرما ديد و از ذخيره شدن آن تعجب كرد. علتش را از بلال پرسيد، وى گفت: اين را براى شما و مهمانتان نگه داشته‏ام. پيامبر (ص) فرمود: آيا نمى‏ترسى كه شعله‏هاى آتش شود؟! آن را در راه خدا انفاق كن و نترس. خداوند به چيز اندك بركت مى‏دهد و پاداش افزون عطا مى‏كند.(12)

وى مأمور خريد خانه پيامبر (ص) هم بود، از اين رو محرم راز رسول خدا (ص) بود و به خانه حضرتش زياد رفت و آمد مى‏كرد. بلال به خدمت‏گزارى خاندان پيامبر (ص)، به خصوص حضرت زهرا (س) علاقه داشت و به آن افتخار مى‏نمود. گاهى در خانه فاطمه زهرا (س) به دستاس كردن گندم و فراهم ساختن آرد مى‏پرداخت. پيامبر (ص) هم دعايش مى‏كرد كه: به او مهربانى كردى، خدا هم با تو مهربانى كند!

بر بام كعبه‏

در حادثه فتح مكه كه در سال هشتم هجرى اتفاق افتاد، بلال نيز در جمع ياران پيامبر خدا بود و همراه آنان مدينه تا مكه را پيمود.

پس از فتح مكه، بلال به دستور رسول خدا (ص) نزد عثمان بن طلحه (كليددار كعبه) رفت، كليد را از وى گرفت و درِ كعبه را گشود. پيامبر و على (ع) وارد كعبه شده و بت‏هاى آن را سرنگون ساختند و صداى «لا اله الا الله و الله اكبر» در فضاى مسجد الحرام پيچيد.

آن گاه پيامبر (ص) دستور داد بلال بر بام كعبه رود و اذان بگويد. بلال خود را به بالاى كعبه رساند و نداى «الله اكبر» را طنين انداز كرد.(13) اين پيروزى بزرگى براى مسلمانان بود، چرا كه روزى در همين شهر به دست مشركان شكنجه مى‏شدند و اينك شاهد شكسته شدن بت‏ها و طنين نواى توحيد بر بام كعبه‏اند.

اذانى كه تكرار نشد

پيامبر (ص) پس از فتح مكه، يك بار ديگر در حجّة الوداع به اين شهر قدم نهاد، اما پس از مراجعت، بيمار شد. روزهاى واپسين عمر آن حضرت بود و بلال، هم‏چنان ملازم رسول خدا(ص) و مؤذّن اسلام بود.

وقتى رسول خدا (ص) در گذشت و ماجراهاى پس از آن حضرت پيش آمد و خلافت مسير ديگرى پيمود، بلال حبشى از اذان گويى دست برداشت و اين، نوعى اعتراض به انحراف در مسير حكومت و جانشينى پيامبر (ص) بود.

امام صادق (ع) فرمود: «رحمت خدا بر بلال كه دوست‏دار اهل بيت پيامبر (ص) و بنده‏اى صالح بود و پس از رسول خدا(ص) براى هيچ كس اذان نگفت.»(14)

بلال، حريم حرمت رسول خدا (ص) و رهبرىِ الهى او را پاس مى‏داشت و از مواضع حق خود عدول نمى‏كرد. از اين رو حاضر نبود مؤذّن هر حكومت و حاكمى باشد و اين، نوعى «موضع‏گيرى سياسى» در برابر خلافت نامشروع بود. البته يك بار به خواسته فاطمه زهرا (س) كه دل‏تنگ اذان بلال و نام پدرش شده بود، بر مأذنه رفت و اذان آغاز كرد، اما بى‏تابى و گريه دختر پيامبر (ص) سبب شد اذان را نيمه كاره رها كند تا خطرى جان يادگار نبى مكرّم (ص) را تهديد نكند.(15)

تبعيد و وفات‏

بلال نه تنها حاضر نشد براى حكومت و خلافت غصب اذان بگويد، بلكه با ابوبكر هم بيعت نكرد، از اين رو خليفه از رفتار وى غضب‏ناك شد و او را به شام تبعيد كرد. بلال تا آخر عمر در شام بود.(16)

در ايام حضورش در شام، يك شب پيامبر (ص) را در خواب ديد كه به وى مى‏گويد: اى بلال! چرا در حقّ من جفا مى‏كنى و به زيارتم نمى‏آيى؟ چون بيدار شد، اندوهگين گشت و تصميم گرفت به زيارت قبر پيامبر (ص) در مدينه برود. وقتى وارد مدينه شد، امام حسن و امام حسين (ع) به استقبال او شتافتند و به وى محبت نمودند و پس از چند روز، دوباره به شام برگشت.

سرانجام در سال نوزده يا بيست هجرى، بلال قهرمان و با ايمان، در سن 63 سالگى در شام درگذشت و در دمشق، در محلى به نام «باب الصّغير» به خاك سپرده شد.(17)

اكنون قبّه‏اى بر روى قبر مؤذّن پيامبر (ص) وجود دارد و زائران شام، براى اداى احترام به زيارت قبرش مى‏روند و از ايمان و خلوص و تعهد و وفايش به خاندان رسالت، تقدير به عمل مى‏آورند و از اين الگوى ايمان و صدق و صبر، الهام مى‏گيرند.

درود خدا بر بلال حبشى كه فريادگر توحيد در عصر شرك بود. مسلمان زيست، اهل جهاد و هجرت بود و پرونده عمرش ختم به خير شد.

پى نوشت‏ها:

1) سالى كه ابرهه با لشكريان و فيل‏هاى خود به مكه آمدند تا خانه خدا را خراب كنند، اما پرندگان ابابيل، به فرمان خدا همه آنها را هلاك ساختند. سوره فيل در قرآن، به داستان قوم ابرهه و طير ابابيل، اشاره دارد.

2) سيدمحسن امين، اعيان الشيعه، ج 3، ص 604.

3) همان.

4) اسد الغابه، ج 1، ص 209.

5) طبقات ابن سعد، ج 3، ص 233.

6) سيدمحسن امين، اعيان الشيعه، ج 3، ص 604.

7) همان، ص 603.

8) طبقات ابن سعد، ج 3، ص 234.

9) بحارالانوار، ج 22، ص 264.

10) سيدمحسن امين، اعيان الشيعه، ج 3، ص 602.

11) سيره ابن هشام، ج 2، ص 336.

12) حياة الصحابه، ج 2، ص 133.

13) طبقات ابن سعد، ج 3، ص 232.

14) سفينة البحار، ج 1، ص 104.

15) بحارالانوار، ج 43، ص 157.

16) سيدمحسن امين، اعيان الشيعه، ج 3، ص 603.

17) همان، ص 601.